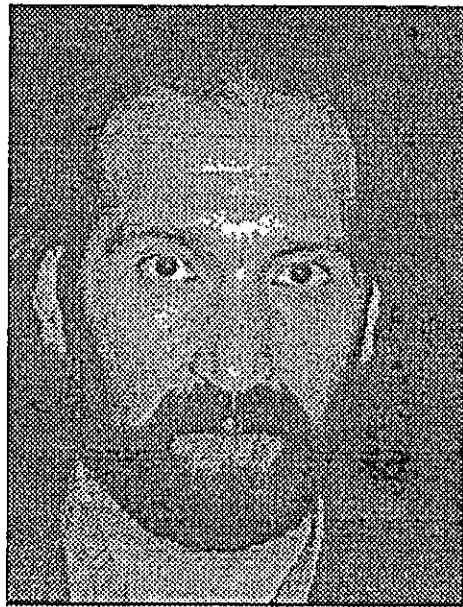


## تئاتر ما مشکل جدی دارد



به قول معروف پنبه اش را زد که البته این پرخوردها حاصل جری مفرضانه و ناامن در محیط سینمایی ماست، ترجیح دادم مدتی دور از قیل و قال های این چنین باشم و به بهانه اجرای یک نمایش با فضای هنری خارج از کشور آشنایی بیشتری پیدا کنم و قطعاً فرصتی پیش می آمد تا خودم را هم بیشتر و موثکافانه تر ارزیابی کنم. اینها عواملی بود که مرا به سمت و سوی نمایش عشق آباد کشانند. تمرین را شروع کردم، دو ماهی که تمرین کردیم، از طرف مرکز هنرهای نمایشی و توسط جناب آقای نجفی بیگامی رسید و از من خواسته بود برای مذاکره پیرامون تئاتر حرفه ای جلسه ای داشته باشیم. رفتیم، صحبت های زیادی کردیم، سرانجام قرار شد من متن نمایش را برای مرکز بفرستم. اینکار را کردم، متن را خواندند و تصویب کردند. قرار بر اجرای کار در تهران شد. اما من شرطی داشتم، آنهم بودجه مورد نیاز بود. حدود چهارده میلیون تومان برآورد مالی این نمایش می شد. پابت شش ماه تمرین و دو ماه اجرا. روزهای اول قول مساعدت و تأمین بودجه را دادند، در ادامه کار متوجه شدم که مرکز ظاهراً برای تأمین بودجه مشکل دارد. قرار شد با شهرداری شریک شویم. یکی دو ماهی هم وقت صرف قول و قرارها با شهرداری شد و دست آخر شهرداری هم زیر بار نرفت. این پرخوردها تا حدودی مرا منصرف کرد. شایعات مختلفی هم در این اوضاع ساخته شد. سریال امام علی (ع) بازار این شایعات را داغتر کرد. دیدم بهتر است که قید کار را بزنم و به همان نیت اولیه امیدوارم باشم. بهرحال پایمان به ماجرای مذاکره و اجرای صحنه ای در تهران کشیده شده بود. دیدم بچه ها روحیه خوبی ندارند، اجرا نشدن کار تأثیر نامطلوبی برگزیده داشت. به همین دلیل علیرغم میل باطنی ام و علیرغم شرایطی نامساعد به لحاظ مالی، تن به اجرای کار دادم و امیدوار شدیم که مشکل مالی تئاتر حرفه ای با تماشاجی و حضورش حل شود. البته آقای نجفی مسئول مرکز هنرهای نمایشی در این میانه بسیار کوشید و سخت مرا تشویق به ادامه کار کرد که همین جا حق است که از زحماتش تشکر کنم. مدیریت تئاتر شهر هم بسیار صادقانه جلو آمدند، شنیدم آقای خوشرو هم پشت کار ایستادند که از این بابت از ایشان ممنونیم. استقبال بسیار خوب مردم هم تا به اینجای کار ما را بیش از پیش امیدوار کرده است. آینده با خداست، تابیینیم بعدش چه می شود...

**کشایعاتی که درباره نمایش و اجرا وجود دارد که از چند طریق به وجود آمده است. آن چیزی که من باور دارم این است جایگاهی که قرار است در اصل تهیه کننده و به وجود آورنده باشد، برای تسلیم هنرمند با شایعات مورد نظر ما دامن می زند. متن اولیه شما با متنی که هم اکنون در صحنه اجرا می شود تفاوت دارد. این تفاوت از کجا ناشی می شود؟**

□ در ابتدا از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید از شما تشکر می کنم. به عنوان اولین سنووال از پرورشور نمایش شروع می کنم که به نوعی شبیه پرورشورهای دهه چهل ایران است. شما در پرورشور قصد تعریف داستانی را داشتید که امری... است. اگر قرار بود این نمایش در خارج و برای برخی از افراد که زبان فارسی را بلد نیستند، نمایش داده شود، این شیوه و فرم برای پرورشور مسئله ای نبود. آیا پرورشور خواست شماست و یا از طرف مرکز هنرهای نمایشی به شما تحمیل شده است؟ اسامی و عناوین در پرورشور بر چه اساسی بوده است؟

■ پرورشور پانظر من تنظیم شده است و دارای دو بخش است. یک بخش هنرمندان نمایش هستند و یک بخش هم کادر تئاتر شهر که معمولاً ثابت می باشند و در اکثر پرورشورهای تئاتری اسمشان می آید و حق هم همین است چون همه پرورچه های زحمتکش تئاتر شهرند. در مورد تعریف فشرده از قصه هم منظورتان را درست نفهمیدم، چون بهرحال با توضیحی که داده ام تکلیف تاحدودی روشن است. متن توضیح تقریباً چنین است: «خواستم قصه نمایش را تعریف کنم دیدم کاری است عبث! شما خود نمایش را خواهید دید، فکر می کنم کره زمین پامه راز و رمزهایش جزء کوچکی است از یک کل بزرگ... شاید صدای وزوز یک مکس به همان اندازه شنیدنی است که حضور من با نمایش عشق آباد. دقت کنید! واقع قصدم از این توضیح تأکیدی بود بر مفاهیم موجود در نمایش، اسارت انسان در دام خصلت های نفسانی.

**آیا نمایش شما در روند کارها و آثار تئاتر شهر بوده است و یا از خارج دعوت شده است؟**

■ نه، قصد اجرای عشق آباد را در داخل کشور نداشتم. بعد از توفیقی که نمایش معرکه در معرکه در خارج از کشور بدست آورد، به لحاظ روحی احساس کردم که به سفری مشابه برای اجرای یک نمایش نیازمندم، چون می دانید که معرکه در معرکه را خود من کارگردانی نکردم. بعد از ساخت مجموعه امام علی (ع) که کار سختی بود و حسابی نخسته شدم بودم، و بعد از ساخت فیلم آدم پرفی و پر خردی که باین فیلم شد و خود همین مجله شما هم حسابی به فیلم تاخت و

■ بخشی از متن را خودم حذف کردم. دلیلش هم صرفاً تکنیکی بوده است. شما وقتی متنی را روی کاغذ می نویسید، با متنی که می خواهید اجرا کنید تفاوت هایی خواهد داشت. متن نوشته شده از موضع ذهنی یک نویسنده است. آنچه در روی صحنه می بینید از موضع یک کارگردان است. می خواهم عرض کنم که در بسیاری از مواقع تخیل و ذهنیت موجود در نوشته با واقعیت صحنه مطابقت نمی کند. لذا ناچارید برای تنظیم صحنه ای کار نکاتی را در نوشته و تصحیح کنید. من در حین تمرین متوجه شدم، آنچه نوشته ام زواندی دارد که بودنش به اجرا لطمه می زند. بخشی از حذفیات هم از سوی شورای نمایش بود که اقتدرها اساسی نبود. با شکل و ترکیب بعضی از جمله ها دوستان مشکل داشتند که من سعی کردم ترکیبی مشابه و مناسب را جایگزین کنم. دلیل تن دادن به این موارد هم روشن بود، چون احساسم این بود که موارد مورد نظر به ترکیب اصلی نمایش مربوط نمی شود، جزئیاتی است که می شود با کمی جایجا کردن واژه ها و کلمات به همان مضمون اولیه رسید. صراحت در بعضی جمله ها گاه ایجاد سوء تفاهم می کند. به نظر من میزبانی در مملکت ماجدای از واقعیت موجود در جامعه عمل می کند. حذف واقعیاتی که غیر قابل انکار است موجب می شود تا ما در برخورد با تماشاگر دچار نوعی تزویر شویم، در حالیکه عوارض و تبعات این شکل دیدن به مراتب بیشتر است. ما در بسیاری از موارد به دست خودمان، خودمان را متهم می کنیم و این یعنی همان دوستی خاله خرسه است. واژه هایی را داریم از ادبیات حذف می کنیم که بدون آنها علت حضور ما در این دنیا قابل توجیه نیست و دلیل ایمان و بی ایمانی انسان نیز بدون حضور این واژه ها قابل درک نیست.

**تکیکی از نکات موجود در نمایش تحمیل کاریکاتور شاه است. دلیل وجود این عکس به علت ایجاد این همانی است که در دوران امروز به وجود می آورد در حالیکه متن متعلق به این همان و مقطع خاصی نیست. این نمایش می تواند در کشوری مثل امریکا هم اجرا شود و همان ایراد بر آن گرفته شود.**

■ وجود آن کاریکاتور اثبات این معناست که نمایش را سیاسی نکنیم. هنرمندان هنوز نتوانسته اند به تصمیم گیران فرهنگی کشور بقبولانند که معتقد و مؤمن به نظام اند. بخشی از اشکال مربوط به هنرمندان است اما عمده اشکال مربوط به مسئولین فرهنگی است. ما با تفکر عوامانه بی در بخش فرهنگی مواجه ایم. این تفکر قادر است چنان لطمه هولناکی بر پیکره هنر و فرهنگ مملکت وارد کند که صدمات ناشی از آن را با یک قرن تلاش هم نتوان جبران کرد. من همیشه نسبت به این مسأله فقط زجر کشیدم و تأسف خوردم. به نظر من در شعر حافظ شما امروز، دیروز و فردایت را می بینی. نفس هنر یعنی همین هنر زبان روح آدمی است. انسانها

در طول تاریخ همواره نیازهای مشترکی داشته و دارند که طرحشان در هیچ زمانی کهنه شدن نیست. هنرخالص، پویا و موثر هنری است که حصارهای زمان را بشکند و فراتر از زمان حرکت کند. در عشق آباد من نیز مضامین از همین جنس است. مسأله نمایش عدم وجود ایمان در دنیای معاصر است تم اصلی نمایش ایمان درمانی است، بحران نمایش، بحران بی ایمانی است. امروزه این معضل گریبان گیر انسان معاصر است. فرقی نمی کند که این انسان چه کسی است و در کجا زندگی می کند. این شرایطی است که در حال حاضر به واسطه مظاهر تمدن معاصر و عوارضی که داشته، به نسل ما منتقل شده است. خود این مسأله جای بحث دارد که مجالش نیست. ببینید اگر ما اساس را بر حسن نیت بگذاریم و خوش بینانه با مسائل برخورد کنیم. بسیاری از شبهات و توهمات در حوزه فعالیت های فرهنگی از بین می رود. چرا از انتقاد می ترسیم؟ چرا فکر می کنیم ما صد درصد بی نقصیم و هیچ عیب و ایرادی بر ما کارمان وارد نیست؟ چرا به استناد چند جمله در پی تحلیل های عجیب و غریب هستیم؟ چرا به تعادل نمی اندیشیم؟ تمام دغدغه ممیزی ما این است که بفهمند قصدش تعرض است یا تملق؟ برای من حضور یک کاریکاتور مهم نیست. باشد یا نباشد. در این جا صحبت از عشق و ایمان و دوستی است اینها مفاهیمی نیستند که روزگاری رنگ بپازند. کل مشکل ما این است که از موضع اعتقادی خودمان به مسائل نگاه نمی کنیم، پزش را خوب بلاییم بدهیم، اما در واقع اسیر همان پیش عوامانه شده ایم. مابه عنوان شیعه معتقدیم

که چهارده معصوم داریم. این باور یعنی چه؟ جز این است که به غیر از این چهارده معصوم بقیه ضعف داریم؟ نقص داریم؟ حوزه ای که توسط شریعت ماتعریف شده است و حدود مشخصی دارد. با این معیار تصور کنید دآوری کردن چقدر آسان می شود. چقدر تلخ است که هنگام شنیدن کلمه ریا متولیان فرهنگی تصور کنند مقصود آنها ایند. چرا به این موضع رسیده ایم؟ البته این راهم عرض کنم که ممکن است گاهی این تصور صحیح باشد، اما باید دید از ذهن چه کسی این کلمه بیرون می آید. وقتی حافظ از «ریا» می نالد آیا قصدش تخریب دین و شریعت است؟ حافظی که خود حافظ قرآن است، یا با طرح این مطلب می خواهد به حقیقت و جوهره اصلی دین ما را تذکر دهد؟ ... من در برخورد هایی از این دست همیشه به یاد خوارج نهران می افتم ... کجا با ظاهر بینی اینگونه می توانیم پرچمدار فرهنگ دینی و ملی کشورمان باشیم؟ ویژگی هنر تعرض است برای بهتر شدن، رد کردن است برای یافتن، خراب کردن است برای آباد کردن، دشمنی کردن است برای دوست داشتن. چرا می خواهیم این هویت را از هنر و هنرمند بستانیم؟ آنچه باقی می ماند، شیرینی پال و دم و اشکمی است که هیچ خاصیتی ندارد و بیهوده منتظریم که با چنین برخوردی، اتفاقی مهمی در حوزه هنر بیفتد. باور کنید من بعضی اوقات شک می کنم به اینکه آیا دوستان مواظب هنر ما، به ادبیات کهن ما اعتقاد دارند یا نه. تصور کنید فردوسی و یا مولوی و یا سعدی را که زنده بودند و می خواستند آثارشان را به زیور طبع بیالایند. فهرست حذفیاتی که به آنها داده

می شد دیدنی و خواندنی بود. بخدا قسم، نمی شود هم دم خروس را پاور کرد و هم قسم حضرت عباس را. البته نکته سنجان و ظریفان از افاضات بنده سوء استفاده نکنند، قصد من قیاس مع الفارق بود. فردا روز علیه این حقیر در بوق تکتند که عقل ناقص بضاعت نا چیزش را به امثال سعدی و حافظ و ... تشبیه کرده است.

تکبه بخشی از معضلات موجود در هنر نمایش اشاره کردید. اگر به شاخص های هنر نمایش رجوع کنیم، مهمترین این وجوه همانا مخاطبین نمایش هستند. مخاطبین نشان دادند که هنوز به هنر نمایش پای بند هستند، دلیل آن هم استقبال بسیار خوب از نمایش عشق آباد است. بعلاوه اینکه نمایش شما در حد شمال حوصله تماشاگر نیست. به نظر شما مسائل جانبی چه مقدار به نمایش لطمه زد است؟

عرض کردم که مسائل و محدودیت ها و ایرادها به ساختار اصلی کار مربوط نمی شد. قرار بود نمایش لطمه بخورد، پس تلاش برای اجرا شدنش چه فایده ای داشت؟ من درد دلی کردم من با موانع نسجیده ای که بر سر راه هنر ما وجود دارد این موانع حرکت هنرمندان ما را کند می کند، باعث می شود تا اتفاقاتی که باید بیفتد، این لطمه، یک لطمه کلی است اما معنایش این نیست که به نمایش عشق آباد به واسطه این موانع آسیب رسیده است. من هر جا که احساس کنم اهداف مورد نظر در کارم به هر دلیل به بیننده منتقل نمی شود، قید کار را می زنم.



تصور می‌کنم نمایش عشق آباد مفاهیم مورد نظرش را با صراحت به مخاطبینش منتقل می‌کند. من بخشی از مشکلات راعرض کردم که بیشتر مربوط به مدیریت هنری ما می‌شود. اما بخشی از مشکلات هم که به خود هنرمند مربوط می‌شود و قابل بحث است. شکی نیست که ما در عرصه‌های محدودیت داریم، این محدودیت‌ها هم ناشی از اصول بینشی ما است. ما از منظر اعتقادی به ویژه در هنرهای نمایشی مجاز به طرح بعضی از مسائل نیستیم، البته چارچوبه این محدودیت در عرصه ادبیات و هنرهای نمایشی فرق می‌کند. در اینگونه موارد ابتکار عمل در دست هنرمند است. اوست که باید تلاش کند تا راه مناسبی برای طرح مسائلی که ضروری دیده است، پیدا کند. یعنی یافتن یک راه ارتباطی منسب و مؤثر و وظیفه هنرمند است. در چنین حالتی هنرمند باید قدرت عبور از خود را یافته باشد، چنانچه خود اسیر خصلت‌های نفسانی باشد، مشکل می‌تواند در چارچوبه این محدودیت‌ها حرف دلش را بزند. هنر و هنرمندی که به روح حقیقت جویی وفادار باشد، به نظر من قادر خواهد بود زبان مناسب و راه ارتباطی مشروع یا تمامی این محدودیت‌ها را پیدا کند. تلاش من این بوده است که همواره ارتباط مؤثر و مناسبی با مخاطبینم برقرار کنم. ارتباطی خالص و بدون اغل و غش. شما که نمایش را دیده‌ای بهتر می‌توانید اظهار نظر کنید و منصفانه‌تر می‌توانید به قضاوت بنشینید.

حذفیات در نمایش عشق آباد به صراحت مفهوم و زیبایی کلام ممکن است صدمه زده باشد اما به اصل مفهوم تعرضی نکرده است.

لکرویز پرستویی در نمایش تبدیل به ستاره شده است، در حالیکه نمایش یک کار جمعی است. چرا دیگران در مقابل پرستویی اینقدر کم‌رنگ هستند؟

لکرویز پرستویی محور اصلی نمایش است، در واقع او نقش اول این نمایش را بازی می‌کند و چنانچه بدرخشید حق اوست. اصرار و توصیه آکید من به ایشان همواره این بود که سخت مراقب لحظه به لحظه کار باشید. شما ببینید که ایشان جدای از شخصیت دکتر اشکوری، چند شخصیت غایب نمایش را هم بازی می‌کند. پس از نظر کمیت دیده‌اید که در هشتماد درصد نمایش حضوری ملتهب دارد و اما عشق آباد یک طنز تلخ هم دارد که بارش پر دوش آقای پرستویی است. از همان روزهای نخست نوشتن نمایش فکر می‌کردم آیا بایستی به دیوانه‌ها خندید یا به دکتر؟ به شدت مراقب بودم که دیوانه‌ها به عنوان بیماران نمایش مضحک نشوند، چون در این صورت برخورد با آنها بسیار ظالمانه بود و لذا دکتر بایستی آدم خوش‌منه‌ای هم می‌شد. ستاره شدن آقای پرستویی ضرورت و لازمه کار نمایش بود، بنابراین اگر چنین دریافتی کرده‌اید خیلی غریب نبوده است.

ظواهر شباهت‌هایی در کار شما با شاهنامه حکیم طوس دیده می‌شود. آیا تعمدی است؟

نه. به این موضوع فکر نکرده بودم، چنین شباهتی تصادفی است. البته نمادهایی را در ذهن داشتم ولی نه به شکلی که فرمودید. شخصیت‌های شاهنامه بدلیل حضور پر قدرت و مؤثرشان در ذهن همه ما حضور دارند. هر کس با فضای هنری و ادبی ما آشنایی

داشته باشد، نمی‌تواند شخصیت‌های شاهنامه را بخاطر نسپرد. بعضی از مواقع تأخیر، به دلیل همین حضور ناخودآگاه است. شاید شباهتی که فرمودید به این دلیل هم باشد و این نشان دهنده اقتدار فردوسی است با شخصیت‌های اسطوره‌ای و بزرگش. بهر حال چنانچه شباهتی دیده‌اید مطمئن باشید سهوی است و صد البته باعث خوشحالی و افتخار برای من.

کدام پایان نمایش معلوم نمی‌شود که چه بر سر دکتر نمایش می‌آید، و این سؤال در ذهن ما شکل می‌گیرد که آیا دکتر مثل پوریای ولی وقتی به پیروزی می‌رسد چون قصد ندارد تمام پیروزی را متعلق به خود بداند، به یکباره از دیده‌ها غایب می‌شود و ...

این اشاره در نمایش بسیار صریح است و هیچ جای شک و شبه‌ای باقی نمی‌گذارد که دکتر به وسیله عزرائیل کم و کور می‌شود. عنایت کنید عزرائیل بعد از آنی که می‌فهمد پیشکار او یعنی ذلفی سخت متأثر از دکتر شده است، احساس خطر می‌کند. عین عبارات را اینها است از زبان عزرائیل لشکوری بدجوری ظهور کرده، وقتی ذلفی بگه کالیله، عزرائیل خان چاییده! دیرچنینم مرض اشکوری به خودم هم سرایت می‌کند باید این خره رو بفرستم پهلوی اون یکی خره و قبلاً دیده‌ایم که خردکتر به دستور عزرائیل کشته شده ... عزرائیل در پایان ماجرا رنگ عوض می‌کند تا بهتر بتواند با دکتر دست و پنجه نرم کند. برای نابود کردن دکتر به عقیده عزرائیل باید هم رنگ خود دکتر شد و این همان تراژدی مکرر تاریخ است.

کدامساله بعدی این است که باز یکر نقش ذلفی، شخصی دیگر بوده که به علتی از گروه رفته است. آیا این مساله لطمه‌ای به نمایش زده است؟

ما حدود هشت ماه کار جمعی کردیم و با هم قول و قرار گذاشتیم که همه بچه‌های گروه آماده هرگونه تغییر یا پیش‌آمدی باشند. یکی از بچه‌های گروه در شرایطی مجبور به ترک ما شد، اما بچه‌ها غیبت او را جبران کردند.

کدام بعضی از صحنه‌ها و شعرها بیننده به یاد نمایش شهر قصه می‌افتد. چه مقدار در نوشتن و کار کردن نمایش به آن نظر داشتید؟

هیچوقت فکر نکردم نمایشی شبیه شهر قصه بنویسم، با شما موافق نیستم. وجود یک شخصیت خر و یا یک شعر نشانه شباهت نیست. موضوع نمایش عشق آباد با موضوع نمایش مورد نظر بسیار متفاوت است، هم چنین به لحاظ شکل و قالب تفاوت‌های جوهری دارند. البته من یک‌آواز در شهر قصه را خیلی دوست داشتم و دلم می‌خواست یکی از اشعار نمایش با همان لحن خوانده شود، اما بعداً منصرف شدم. ممکن است تمام این احساس هنوز باقی مانده باشد. نمی‌دانم ...

سنت قصه کوئی شما همان سنت قصه کوئی هزارویکشبیه است. این شیوه کاملاً شرقی است، آیا این به عمد بوده؟

بله. به غیر از هزار و یکشب، به شیوه قدما و ادبا با حماسه سرایان هم می‌توانیم استدلال کنیم. این شیوه خاص ما است و با ذائقه و سلیقه ما جور است. بومی است. مال خودماست. در نمایش قبلی هم یعنی معرکه در معرکه باز از همین شیوه استفاده کردم. توفیقی باشد و عمری در آینده باز هم همه توش و توان خود را صرف می‌کنم تا شاید بتوانم قابلیت‌های این شیوه داستان‌گویی را در نمایش پیاده کنم.

آینده تئاتر کشور را چگونه می‌بینید؟

تئاتر ما مشکل جدی دارد، نخستین مشکل آن مدیریت آن است. بی‌هدف بودن و برنامه نداشتن. ظاهراً این مشکل در تمامی فعالیت‌های هنری رخ نشان می‌دهد، اما در تئاتر شاید بیشتر باشد ... سینما هم اسیر همین گرداب است. عزل و نصب‌های بی‌در پی مزید بر همه علت‌هاست. مسئولی تا می‌آید که بفهمد چه باید بکند زیر آتش را می‌زنند، می‌رود بی‌کارش و در پیاره روز از نوروزی از نو. متخصص بودن، جسارت داشتن، گوش را دروازه نگردن، از ضرورت‌های مدیریت هنری است. اخیراً با آقای نجفی آشنا شدم، ایشان فردی است مطلع و دلسوز امیدوارم که بتواند مدیر مؤثری باشد برای تئاتر حرفه‌ای ما از طرفی حرکتها در مملکت ما همیشه فردی است. تک و توک اگر حرکتی می‌بینید، تعصب بر بچه‌هایی است که هنوز تئاتر را دوست دارند. برای تحرک در قلمرو نمایش گروه لازم است. گروه‌های متعدد با سلیقه‌های مختلف که به صورت حرفه‌ای نمایش را دنبال کنند. چندین سال است که نمایش ما محدود و محصور شده است به گروه‌های آماتور. ادعاها زیاد، اما حاصل هیچ‌اغلب حرفه‌یی‌های تئاتر کوچ کردند و به سینما رفتند. دلایلش را می‌توانید خودتان بررسی کنید ... با این دست خالی چه می‌شود کرد؟ اغراق نیست اگر می‌شنوید که تئاتر حرفه‌ای در مملکت ما سالهاست در حال احتضار است و عنقریب حلوایش را بخوریم و فاتحه‌اش را بخوانیم ...

